

## بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ

(محرم ۱۴۳۲ هـ.ق - میقات محرم)

۲۶ آذر ۸۹

خطبه‌ی شب یازدهم

سزاوار و زیبنده است لباس کبریایی و شکوه و جلال بر پروردگار کریم که حمد و سپاس بی‌کران مخصوص ربوبیت و فرمانروایی اوست. نیست معبودی غیر او، پاک و منزّه است که تسبیح می‌کنند ماهیان در دریا، مرغان در هوا و جنبندگان و گیاهان در زمین او را.

سلام بر لحظه‌ای که فرمان الهی بر منتظرین حق ابلاغ می‌گردد و فضای سخت و ظلمانی زمین به انوار دولت ظهور مزین می‌گردد و خاک‌های مطهر تکان می‌خورد و نفس‌های زکیه بیدار می‌گردد تا بهار عدالت را فرمان‌بری کند.

امروز یک روز بعد از عاشورا، روزی است که کاروان امام سجاد (ع) و بانوی گرامی اسلام، حضرت زینب (س) و زنان و بچه‌ها وارد شهر کوفه شدند، روز بسیار سخت و غم‌انگیزی برای آن‌ها بود، از اینکه جهل و نفاق و تباهی مردم را دیدند قلبشان بیشتر از عاشورا به درد آمد.

کاروان که به دروازه‌ی کوفه نزدیک شد، خانم حضرت زینب (س) فرمودند: لا اله الا الله مانند زمانی که رسول الله وارد مدینه شدند شادی می‌کنند، این چه روزی است که آل الله و آل رسول الله را کشتند و مانند زمانی که رسول الله وارد مدینه شد شادی می‌کنند، واحسرتا. کاروان به دروازه نزدیک می‌شود، صدای شادی بالا می‌گیرد، کودکان در پرتاب سنگ به سرهای مطهر به یکدیگر سبقت می‌گیرند، حضرت زینب (س) با صدای بلند می‌فرمایند: صدایتان را در گلوهایتان حبس کنید تا بگویم کی هستید، آیا شما امت رسول الله هستید؟ همه می‌گویند: بله. خانم با صدای بلند می‌فرمایند: ای دروغ‌گویان، هرگز به یاد ندارم که جدم رسول خدا از شما حرفی زده باشد، شما مشتی ذلیل و خوار هستید، دنیا چشمان شما را کور کرده و آخرت را از یاد برده‌اید و به‌زودی همه در پیشگاه خدا و رسول الله به محاکمه خواهید ایستاد، آیا توان گفتن

آنچه بر سر حرم او آورده‌اید را خواهید داشت؟ من زینب هستم، دختر علی و فاطمه پاره‌ی تن رسول الله، این سرهای نوادگان رسول خداست و این کودکان در اسارت نیز نوادگان رسول الله هستند و شما مردم عهدشکن برادرم را به کوفه دعوت کردید و بعد با ابن زیاد این جرثومه‌ی فساد بیعت کردید، ننگ بر شما باد که چه سیه‌روز شده‌اید و چه بد سرانجامی در انتظارتان است، زمین و آسمان نعمت از شما دریغ دارد، مانند شما را در خود ندیده است، بروید به خانه‌هایتان و در را محکم ببندید تا شاید بوی بد تنتان را از یکدیگر مخفی کنید. دایره‌ها را آرام بر زمین گذاشتند، گروهی عقب عقب می‌رفتند، گروهی به آل زیاد لعنت می‌فرستادند و گروهی با صدای بلند می‌گریستند، سربازان، مردم را متفرق می‌کردند و می‌گفتند: حرف‌های او را باور نکنید، آن‌ها دشمن یزید هستند. ولی مردم در جای خود خشک شده بودند، یکدیگر را سرزنش می‌کردند و صدای الهی العفو شنیده می‌شد، بانوی گرامی حضرت زینب (س) می‌فرمایند: خداوند نیامرزدگان مانند زمان معاویه توبه آغاز کردید، چه مار صفتان دورویی هستید، پدرم را آزردید و برادرم را به قتل رساندید و اکنون ندای توبه سر می‌دهید، شگفتا که ننگ شما پایانی ندارد، ما را به دربار ابن زیاد می‌برند تا پیروزی را به او تبریک بگویند ولی به‌زودی حق آن‌چنان بر باطل خواهد تاخت که کسی به یاد نداشته باشد، بروید با بار سنگین ننگتان سرمست باشید. کاروان به‌طرف کاخ ابن زیاد پیش می‌رود و عده‌ای با وجود اینکه سربازان به آن‌ها شلاق می‌زدند باز هم به دنبال کاروان می‌دوند و العفو می‌گویند، سرور بانوان عالم حضرت زینب خطاب به سربازان می‌فرمایند: کیسه‌ی زری به آن‌ها بدهید از شلاق افضل‌تر است تا برایتان آواز پیروزی سر دهند.

در کاخ بساط شادی مهیا است و ابن زیاد لعنت الله روی تخت نشسته و جام شرابی در دست دارد و بلند می‌خندد و می‌گوید: چه می‌بینم؟ دختر علی را که همچون مرغی در قفس یزید افتاده است. بانوی بزرگ اسلام می‌فرماید: اگر صدای جغدها و کرکس‌ها را خاموش کنی می‌گویم چه کسی در قفس افتاده است. مجلس ساکت می‌شود، بانو حضرت زینب (س) می‌فرمایند: آیا به خود نگریستی که نامت چیست؟ نام تازه‌ای پیدا کردی، چه نام شوم و زشتی است، همچون نام هند جگرخوار از

دهانت خون می‌چکد و از چشمانت آتش به آسمان شعله می‌کشد، سیاهی و تباهی را به جان خریدهای و می‌گویی چه می‌بینی، آنچه می‌بینی پیروزی و زیبایی است که در چشمان کژدم تو اسارت دیده می‌شود، این شهیدان، فرزندان رسول خدا (ص) هستند و در پیشگاه خدا روزی می‌خورند، تو خود را دریاب که چسان در مقابل عذاب الهی ایستادگی خواهی کرد. ابن زیاد لعنت الله می‌گوید: دیگر بس است هر چه کشیدیم از خاندان شما، از آن زبانتان است که وقتی باز می‌شود دیگر جز با مرگ بسته نمی‌شود، بهتر است مرا عصبانی نکنی تا دستور بدهم تو و همه‌ی آن‌هایی که با تو هستند سر ببرند و سرها را خدمت یزید ببرند. حضرت زینب (س) می‌فرمایند: هرگز چنین نمی‌کنی چون رسوایی تو و یزید ابدیست، باید همه در شام ببینند که شما کی هستید و چه کرده اید، بهتر است تا زمان حرکت، ما را به حال خود واگذاری و بیش از این آل رسول را آزار ندهی و دستور دهی آن‌طور که در شأن ماست با ما رفتار کنند. ابن زیاد لعنت الله دستور می‌دهد تا آن‌ها را از کاخ خارج کنند، حضرت زینب به بانوان حرم می‌فرمایند: آیا ذلیلی و بیچارگی مردم کوفه درد شما را تسکین نمی‌دهد؟ آنچه می‌بینید خواری و زبونی این مردم فریبکار است، خدایشان نیامرزد منافقینی کوردل هستند.

بله این است زینب، دختر علی و فاطمه (س) که بی‌سلاح کاخ‌های ستم را بر سر حاکمان ستمکار آن‌چنان می‌کوبد که نه تنها آن‌ها زیر آن له می‌شوند بلکه ویرانه‌ی کاخ ستم جاودانه می‌شود. بله این است زینب، با وجود قلب و مهری به وسعت اقیانوس، کشته شدن و قطعه قطعه شدن بهترین عزیزان خود را زیبایی می‌بیند، باید چشم زینبی داشت که زیبایی واقعی را دید. چشم زینب بود که شب تاسوعا هر کدام از یاران صدیق امام که نغمه‌ای عاشقانه سر دادند را به زیبایی دید، یکی سرود عاشقانه‌ای خواند که اگر صد بار کشته شوم و باز زنده گردم تو را دوست دارم و دست از تو برمی‌دارم و دیگری کشته شدن در راه امامت را از عسل شیرین‌تر خواند، دیگری در عوض زره فولادین، پیراهن تن به در کرد تا تیرها و زخم شمشیر را جاننش لمس کند و بین او و جانانش خداوند کریم، حتی به نازکی پارچه حائل نباشد. باید چشم زینبی داشت تا تلاش بی‌وقفه‌ی امام حسین (ع) را با وجود کشته شدن عزیزانش

در هدایت قوم جاهل به زیبایی دید و باید دید زینبی داشت تا پسران خود را مو شانه کرد و عطرآگین نمود و به میدان شهادت فرستاد. بله این است دختر حیدر کرار و سرور عالمیان، درود بی‌پایان خداوند و رسولش تا ابد بر او باد و چه زیبا مادر گرامی‌اش سرور عالمیان درباره‌ی او سخن گفتند که: من در چشم‌های دخترم عرش را می‌بینم و عظمت خلقت را تحسین می‌کنم بسیار سپاسگزار نعمت الهی هستم و عشق به زینب یعنی عشق به حقیقت خلقت، پس حقیقت خلقت او رسیدن به نهایت عزت انسان در اطاعت از خالق خود است. پس دوستان سعی کنیم عشق به زینب که همان عشق به حقیقت و حق بندگی است را بیاموزیم تا زینب گونه فکر کنیم، زینب گونه صبر کنیم و زینب گونه عمل کنیم، زینب گونه حق طلب و کوبنده‌ی باطل باشیم و زینب گونه منتظر دولت حقه‌ی منجی عدالت و منتقم باطل اباصالح المهدی (عج) باشیم. **إِنْ شَاءَ اللَّهُ**

**اللهم عجل لوليک الفرج**